



و

اظهار نظرها

از : لوسرن ولی - کالیفورنیا - آمریکا

جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر دانشمند و ارجمند مجله وحید

به خوبی آگاه‌اند که من از هواخواهان مرحوم اسماعیل غیبی که ایشان را دانش غیب می‌خوانم می‌باشم . البته مقام ادیب دانشمند جناب آقای نوبخت در عالم دانش و هنر بسیار بلند و ارجمند است و اینجانب ایشان را بسیار محترم می‌شمارم .

متأسفانه ایشان در مقاله خود مرحوم دانش غیب را مردی عامی و بی‌سواد و شعبده باز و تردست و حقه‌باز قلمداد فرموده‌اند و آن شادروان را متهم نموده‌اند که ارباب

پس از ادای مراتب ادب به عرض مبارک جنابعالی می‌رساند - یکی از دوستان بسیار گرامی اینجانب لطف فرموده مجله خاطرات وحید شماره ۲۴ را از تهران از برایم به آمریکا ارمغان فرستاده‌اند تا مقاله به قلم دانشمند ارجمند جناب آقای حبیب‌الله نوبخت را دربارهٔ هو کوس بو کوس و مرحوم شادروان اسماعیل غیبی (دانش غیب) مطالعه نمایم .

چون دوست بسیار ارجمند تهرانیم

مجله وحید (خاطرات)

علوم و هنرمند شیراز را ویژه استادان
مدرسه حیات شیراز که شهرتی سزاوار داشت
منتر و تسخیر کرده بود !

نظر به اینکه دانش غیب بیش از پنجاه
سال است شهید و به رحمت ایزدی پیوسته
است و زنده نیست که از خودش دفاع
مؤثری نموده ، نام نیکش را از اتهام و
تنگی آزاد سازد اینجانب لازم دانستم به
نام داد و راستی از آن مرحوم دفاع نموده
و حقیقت اقتدارات روحانی او را بیان
سازم .

یگانه دلیل قاطعی که جناب آقای
نوبخت برای ثبوت اتهام و داوری دانش
غیب اقامه نموده اند همانا تجربه شخصی است
و این تجربه را چنین بیان فرموده اند که
پس از مختصر کشمکش دانش غیب دست
خود را که پر از سکه نقره بود از زیر بغل
جناب آقای نوبخت بیرون آورد و در جیب کت
ایشان ریخت و هم خود ایشان و نیز دیگران
که در دفتر مدیر مدرسه حیات حضور
داشتند سکه ها را با چشم خود دیده و صدای
آنها را شنیدند ! لیکن هر قعی که آقای
نوبخت دست به جیب خود بردند سکه و
پولی وجود نداشت !

بنابراین نمایش دانش غیب را حقه
بازی و تردستی می خوانند ! تازمانی که
سکه ها در چنگ مرحوم دانش غیب بود و
آقای نوبخت آنها را با چشم خود می دیدند
و صدای آنها را با گوش خود می شنیدند
نمایش دانش غیب را حقیقت می پنداشتند و

شعبده و چشم بندی نمی خواندند و هر گاه
دانش غیب سکه ها را در جیب خود ریخته
بود و از آنجا آنها را مخفیانه ناپدید
ساخته بود یعنی به همان جای اصلی خود
برگردانیده بود آقای نوبخت ایمان به
درستکاری دانش غیب داشتند و از او بد-
گمان نگردیده بودند و نمایش آن مرحوم
بزرگوار را به فریب تعبیر نمی کردند و
هر گاه دانش غیب از برای آقای نوبخت
آشکارا توضیح داده بود که احضار پول به
وسیله قوای نادیده ماوراء طبیعی از استثناات
قانون کرامات می باشد و بخشیدن چنین
پولی بدون انضباط و منطق و سزاواری و
خودسرانه تلف کردن آن از برای مرد
صاحب کرامات موجب مسئولیت شدید
خواهد گردید آقای نوبخت مرحوم دانش
غیب را مسئول و متهم نمی فرمودند !

مسئولیت دانش غیب در احضار پول
به وسیله اقتدارات روحانی و کرامات مانند
مسئولیت رئیس بانک می باشد که اختیار
ندارد و دایع و پولهای خزانه بانک را
خودسرانه به هر کس میل دارد ببخشد یا
آخر حساب دارد و متعلق به صاحبانش
می باشد و دانش غیب هم با این قانون کاملاً
آشنا و جداً آنرا اطاعت و مراعات می-
کرد و همیشه می گفت که اینگونه پولها
که من احضار می کنم حساب دارند و من
حق بخشیدن آنها را ندارم ! اگر در این
مورد آزادی مطلق داشت ممکن نبود مرد

بسیار نورمندی بخورد و همه شیخ های رز

the Oreult یکی بهترین این کتابها یکی
World, by A. P. Sinnett
Oceult Science in دیگری
India, by L. Facolliot

می باشد . ژاکولویو قاضی سخت باور و تیز
نگاه فرانسوی بود که اقتدارات روحانی
گویند سوامی (Govinda Swami)
هندی را یکصد سال پیش در هندوستان در
تحت تحقیق و تیز بینی درآورد و گذارش
او در این باب بسیار شگفت انگیز می باشد
مثلا گویند اسوامی از يك تخم میوه
در ظرف چهار ساعت بوسیله قدرت او را
يك درخت سبز می کرد و درخت بارمی داد
و میوه اش قابل خوردن بود ! فیض روح -
القدس از بازمدد فرماید - دگران هم بکنند
آنچه مسیحا می کرد (لسان الغیب خواجه
حافظ شیرین سخن شیراز) بسیار جای
تأسف است که آقای نوبخت در شرح سیما
و پیکر دانش غیب او را به حیوانات تشبیه
فرموده اند ! نام نیک رفتگان ضایع مکن
تا بماند نام نیکت برقرار (حکیم سعدی)
و بیشتر جای تأسف است که مجله ارجمند
خاطرات وحید تمثال ناقابل و توهین آمیز
و بیچگانه از آن بزرگوار انتشار داده است!
شدیدترین شکایت و تأسف قلبی من در مورد
شیوه خط بسیار خراب و زشت و جان و

و گوهر را با قدرت روحانی خود که حاصل
قدرت او را بود (قدرت او را به سانسکریت
منتراشاکتی می باشد) به سوی خود بکشاند .

عارفان درویش صاحب ورد را - پادشا
خوانند گرنانش نیست (حکیم سعدی)
شادروان دانش غیب حقه باز نبود و چنته
شعبده هم هرگز همراه نداشت و در میدان
شهر مانند لوطی حبیب ممر که نمی گرفت
که عملیات تردستی انجام دهد و از مردم
پول بخواهد - آنچنان که در خزینه حمام
مانند دیگران يك لنگک بر میان بسته بود ،
لیکن لیوان شربت آبلیموی سرد را از
میان آب گرم خزینه حمام بوسیله کرامات
و قدرت او را بیرون می آورد ! بسیاری از
اشخاص زیرک و زبردست شیراز دانش غیب
را از هر جهة امتحان کرده بودند و
درستکاری و کمالات او کاملا بر همه کس
ثابت گردیده بود .

امروز در هندوستان مرد مرتاض و
یوگی وجود دارد که تمام عملیات معجزه
آسای دانش غیب را بدون فریب و دغل
تکرار می نماید و عملیات و نمایش های او را
در تلویزیون پخش کرده اند .

البته این علم مخفی از قدیم بوسیله
استادانش در هندوستان تا به امروز زنده
مانده است و در این باب تحقیقات علمی

دل آزاری است که در سرمقاله صفحه پنجم مجله وحید چاپ گردیده است ! این شیوه بی-معنی را نمی توان خط نامید ! آیا ممکن نیست « سیاست و تلاش » را با شیوه عالی نستعلیق یا نسخ یا ثلث نوشت ؟

آیا خط نستعلیق بسیار زیبا و جان و دل آرا که زینت افزای سرمجله خاطرات وحید است با آن شیوه دلخراش خط « سیاست و تلاش » قابل مقایسه می باشد ؟ در ایران مانند چین و ژاپون خط از هنرهای زیبا همیشه شناخته شده و با نقاشی برابر بوده و می باشد !

بنابراین دوستداران خط و خوش نویسان و استادان هرگز اجازه نخواهند داد که چنین مرض کشنده از غرب به ایران عزیز سرایت نماید و فرهنگ سه هزار ساله ما را که میوه نبوغ و فکر روشن و قدرت و تقلید ابتکار و رنج هزاران دانشمند و استاد هنرمند و هنردوست بزرگ ایرانی می باشد در آتش نادانی و تقلید می سوزاند !

باتقدیم احترامات فائمه و سلام صلح و صفا - چاکر خدمتگزار قدیمی ایران و بنده درگاه پیرمغان و خاک قدم درویشان .

بذل علیشاه عرفان پناهی

خاطرات وحید توسط آقای یمینی نوشته شده و ذکر خیری از مرحوم آقا باقر بهبهانی کرده بود که بسیار در خور و جالب نظر رسید و با آنکه زندگی امروزه و امور مادی، مردم جهان را از توجه به مکارم اخلاق و فضائل و علائق معنوی بازداشته و اصولا دیگر توقعی هم از افراد نیست که بیاری منحرفین و مستمندان بشتابند و آنان را از فقر و مسکنت و فساد و تباهی نجات بخشند لیکن در همین محیط و انفسا گاهگاه افراد خیر خواه پیدا میشوند که به کمک مستمندان و ستمدیدگان میشتابند و نمونه ای از آنرا ذیل نقل میکنم:

قبلا باید توضیح دهم که انگیزه من از ذکر این مطلب یا خاطره بدان سبب است که

عامل عمل خیری که ذکر خواهیم کرد به نام بهبهانی بوده و هم اکنون در قید حیات است و چون مایل به ذکر اسم کوچک خود نیست لذا توجه و عنایت خوانندگان را به اصل موضوع جلب میکنم تا این خاطره را هم از يك نفسر بهبهانی دیگر شاید که هیچ نسبت و قرابتی هم با آقا باقر بهبهانی نداشته باشد بخوانند .

آقای بهبهانی میگفت روزی در دفتر کار خود نشسته بودم که بمن خبر دادند شخصی بنام میخواهد شما را ملاقات کند آقای قطب از دوستان من بود و اشتیاق دیدار او را داشتم و لذا گفتم او را به دفترم راهنمایی کنند.

وقتی که به اطاق من درآمد، دیدم او را اصلا نمی شناسم و این شخص غیر از آن کسی است که من در ذهن خود مجسم کرده بودم و از دوستان صمیم و قدیم بود لذا یکه

آقای مدیر مجله خاطرات

خاطره ای در شماره ۲۷ مجله

خوردم و مبهوت در برابر او ایستادم .

تازه وارد قیافه‌ای ناراحت و مسخ شده داشت. چشمانش از حذقه بیرون آمده بود، و احوالش منقلب بنظر میرسید و لرزشی خفیف در دست‌ها و لگنتی در بیانش مشهود بود و بدون مقدمه گفت: «آقامن هم اکنون از زندان مرخص شده‌ام و در این شهر غریبم و آشنا و یار و یاورى ندارم . حال گرسنه‌ام و دست‌نیاز بسوی شما دارم می‌کنم اگر بدادم برسى مرا از گرفتارى و ناراحتى نجات میدهى و اگر کمكى نکنى و ما یوسم

نمائى ناچار باید باز به دزدى بپردازم و به هر وسیله‌اى که شده قوت لایموتى بدست بیاورم و بصورت يك دزد و جنایتكار حرقه‌اى درآیم و ..»

من بدون درنگ يك اسکناس پنجهزار ریالى از جیب خود در آوردم و باو دادم و گفتم فعلا این پول را بگیر و برو شاید فرجى در زندگیت پیش‌آید و از این وضع نابسامان نجات یابى .

پول را گرفت و دستم را فشرد و با امتنان و تشکر دفتر مرا ترك گفت و رفت. ایامى چند بر این ماجرا گذاشت و باز بسراغ من آمد و گفت آقا با پولى که بمن دادى کار و کسبى پیشه کردم و ظرف چندسال دهکده‌اى گرفتم و هم اکنون دوست هزار ریال هم پول دارم و گذران معیشتى میکنم . حال تصمیم دارم عروسى کنم و آماده‌ام که از شما تقاضا کنم تا در جشن عروسى من شرکت کنى. در گفته او حقیقتى نمایان بود و اصرار فراوان داشت و بناچار قبول کردم و به جشن عروسى او رفتم و از صفا و صمیمتى که در

حالات و سكنات او مشهود بود دانستم که تحولى کلی در روحیه او حادث شده‌است. بر این حال نیز سالى دیگر گذشت و باز مراجعه کرد و گفت خداوند مرا پسرى عنایت فرموده و میخواهم نام شما را براو نهم و آماده‌ام که از شما اجازه بگیرم و کسب موافقت کنم. با توجه باینکه موافقت یا عدم موافقت من نمیتوانست تأثیرى در تصمیم او داشته باشد مع الوصف برای اینکه او را دلخوش کنم با پیشنهادش موافقت کردم و ..

حاجت به یادآورى است که این مرد هر چند وقت یکبار بمن تلفن میکند و مراتب اخلاص و امتنان خودش را ابراز میدارد و یقین دارم که اگر هر کارى داشته باشم از همکارى دریغ نخواهد کرد ..

این بود خاطرهای که از زبان آقای بهبهانى شنیدم و عیناً برای شما بازگو کردم. درس اخلاقى که از این خاطره میتوان گرفت اینستکه بجای تنبیه بهتر است موجبات تنبیه افراد را فراهم آورد و به دردهای آنها رسید و درچاره کوشید ..

با تقدیم احترام - دکتر - ا - عظیمى

آقای مدیر محترم مجلهٔ خاطرات

مجلهٔ خاطرات که از جهت کیفیت و شخصیت خوانندگان آن در ردیف اول مطبوعات و شاید هر خوانندهٔ آن ارزش هزاران نفر را دارد چون در ضمن ذکر خاطرات ایراد و ارشاد بعضى مطالب نیز بیفایده نبوده و بعد از انتشار مقالهٔ نوابغ

خانه‌های گلی نیافتیم .

شهری دیدم نو با خیابانهای مشجر و عمارتهای يك الى چهار طبقه مدرن با آخرین وسایل زندگی و خانه‌های دو الى چهار طبقه لوکس و مرتب با لوله‌کشی و گلکاری و همه نوع احتیاجات عمومی از قبیل مسجد و مدرسه و سینما و غیره که تمام این تشکیلات از وجود دو غول بزرگ اداری یعنی گمرک و راه آهن بوجود آمده در قسمت راه آهن با بستن پل فلزی یادالان هوایی که از بالای خطوط متعدد ریل گذشته دو قسمت جلغا را بهم مربوط نموده که هنوز نظیر آن در راه آهن طهران ساخته نشده است .

دیگر جرثقیل ها و قپانهای دروازه که صد ها تن محمولات را وزن و جابجا نموده و تأسیسات دیگر فنی که از حد و حساب خارج و نمونه‌ای از علم و صنعت است .

و در قسمت گمرک صحرائی مملو از واردات صنعتی و غیره که هسز روز دهها کامیون و راه آهن مشغول حمل و نقل و انتقال آنها بتهریرز و طهران میباشد .

موغان

در اینجا هم اثر و عمل و صنعت ظاهر میگردد بدین معنی که دشت در دشت و کران

گمنام مندرجۀ در شماره مهر ماه جاری مسافرتی باذربایجان کرده و آثار علمی رشته‌های فنی و فلاحت را در جلغا و موغان بچشم خود دیدم و اتفاقاً در روز ناهه‌های روزانه ۷ آبان جاری نیز وعده تشکیل دانشگاه دیگری به اسم هنر با رشته‌های دراماتیک و سینما و امثال اینها داده شده بود که بی ارتباط با موضوع بحث ما راجع بدان شکدها و مدارس جدیدیکه پی در پی با عناوین عالی در طهران و شهرستانها تأسیس و دختر و پسر برای مهلت از نظام وظیفه و کارمند دولت بجهت امتیاز - فورمالیته با آنها رومی‌آوردند نبود لذا شرح مشاهدات خود را اختصاراً بعرض خوانندگان محترم میرساند .

جلغا

قصبه مرزی جلغا تقریباً دو بیست فرسخی شمال تبریز کنار رود ارس رو بروی جلغای روس واقع شده سی سال پیش خودم چند ماهی در بحبوحه جنگ دوم جهانی مرزبان آنجا بودم تمام تشکیلات عمرانی آن عبارت بود از چند ساختمان يك طبقه راه آهن و گمرک و خانه‌های چند مربوط با آنها که در جنگ اول بین المللی روسها ساخته و خانه‌های چند گلی از آن ایرانیها .

و ایندفعه که جلغا را دیدم هر چه گشتم اثری از محل و مکان سابق و آن

تا کران زمین را با وسائل موتورسی و تمیز نموده با استفاده از سد و کانالهای احدائی ارس مزارعی بوجود آورنده اند که هر چند مخارج هنگفتی هم برداشته بهترین محصولات زراعی که از خوراک و صنعتی بدست آورده و کامیونهای مملو از آنها به سوی تبریز و طهران روانست که در تمام این مزارع مهندسین کشاورزی خودمان دوش بدوش - کارگران و برزگران مشغولند که هر گاه بخوایم تمام مشاهدات خود را شرح دهم **مثنوی هفتاد من کاغذ شود** بهر صورت اینها نیست مگر از برکت رشته های علمی که انسان وقتی اینها را می بیند افسوس میخورد که چگونه رشته های نظری و نوکر بابی که به پنجاه تا میرسد

وقت و انرژی جوانانرا اشغال نموده در حالیکه در هر يك از این رشته ها معدودی لازم داشته باشیم در دوره و کلاسهای هفتگی الی ششماه هم میتوان عده لازم را تربیت نمود که محتاج اینهمه اتلاف وقت نباشد .

آخر مگر چقدر جمعیت شناس و جامعه شناس یا تاریخ دان و جغرافی خوان و غیره لازم خواهیم داشت؟ ...

والامن هم میدانستم يك بيت شعر خوب البته نه شعر نو که گاهی بجای يك کتاب مفهوم داشته و برای تسلی و تسکین روح انسانی لوشدار وست ...

سرهنگ بازنشسته با بیوردی

تذکره : در این شماره نیز به علت تراکم مطالب چاپ برخی از مقالات میسر نگردید و بدینوسیله از نویسندگان و خوانندگان پوزش می طلبیم .
ضمناً از نویسندگان دانشمند توقع و تقاضا داریم که اولاً مقاله های خودشان را خلاصه تر بنویسند تا مجال برای انتشار خاطرات دیگران نیز پیش آید . ثانیاً از نظر آن که مجله خاطرات به صورت اسناد مثبتة تاریخ معاصر مورد استفاده محققان و دانش پژوهان قرار گرفته است از نظر کمک به حفظ اصالت تاریخ مستند ایران ، از نوشته هایی که در صحت آن اندک تردیدی دارند اجتر از جویند . ثالثاً راجع به خودشان کمتر تعریف کنند و فرصت دهند تا دیگران به ذکر مجامدشان پردازند . رابعاً با ارسال خاطرات مفید ما را در این خدمت فرهنگی یاری کنند و از راهنمایی و ارشاد دریغ نوزند .
از مشترکان محترم نیز توقع داریم که حق اشتراك خود را بپردازند . زیرا با گرانی کاغذ و چاپ و با توجه به اینکه ما از هیچ دستگاهی هیچگونه کمکی دریافت نمی داریم تنها عاملی که موجب ادامه این خدمت می شود همان حق اشتراك است . لطفاً بهای اشتراك خودتان را بدهید و دوستانتان را به خواندن خاطرات تشویق فرمائید .